

بسم الله الرحمن الرحيم

## مجموعه جزوات مصباح (۸)

بخشی از کتاب ارزشمند «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»

اثر علامه مرحوم **محمدتقی مصباح یزدی (ره)**

تدوین : اندیشکده امام صادق علیه السلام

[draghili.blog.ir](http://draghili.blog.ir)

[Sapp.ir/andishkade](http://Sapp.ir/andishkade)



## ادله اثبات ولایت فقیه

دلایلی که برای اثبات ولایت فقیه اقامه شده به دو دسته ادله عقلی و ادله نقلی تقسیم می‌گردد. باید توجه داشت که علمای شیعه معتقدند برای اثبات به یک حکم شرعی ممکن است به چهار نوع دلیل استناد کنیم: ۱- کتاب ۲- سنت معصومین (علیهم السلام) ۳- اجماع ۴- عقل. از نظر علمای شیعه لازم نیست برای اثبات یک حکم شرعی حتماً آیه یا روایتی در دست داشته باشیم بلکه می‌توان با استفاده از عقل و دلیل عقلی معتبر نیز به حکمی از احکام شریعت اسلام دست یافت و آن را اثبات نمود. بنابر این، از نظر فقهی ارزش استناد به دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه به هیچ روی کم تر از ارزش استناد به ادله نقلی و آیات و روایات نیست. ما در این جا ابتدا دو دلیل عقلی و بدنبال آن دو دلیل نقلی را برای اثبات ولایت فقیه ذکر می‌کنیم.

### الف - دلایل نقلی

گفتیم برای اثبات ولایت فقیه، هم به ادله عقلی و هم به ادله نقلی استناد شده است. ادله نقلی این مسأله عبارت از روایاتی است که دلالت بر ارجاع مردم به فقها برای رفع نیازهای حکومتی (بویژه مسائل قضایی و اختلافات حقوقی) دارد و یا فقها را به عنوان «أمناء» یا «خُلَفا» و «وارثان» پیامبران و کسانی که مجاری امور بدست ایشان است معرفی کرده است. درباره سند و دلالت این روایات بحث های فراوانی انجام گرفته که در این جا مجال اشاره به آنها نیست و باید به کتاب ها و رساله های مفصل و تخصصی این موضوع مراجعه کرد. در میان این روایات، مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابو خدیجه و توفیق شریف که در پاسخ اسحاق بن یعقوب صادر شده بهتر قابل استناد است و به نظر ما تشکیک در سند چنین روایاتی که از شهرت روایی و فتوایی برخوردارند، روا نیست. و از نظر دلالت هم به نظر ما دلالت آنها بر نصب فقها به عنوان کارگزاران امام مقبوض الید روشن است و اگر احتیاج به چنین نصبی در زمان غیبت بیش تر نباشد کم تر نخواهد بود. بنابراین با سرایت ملاک نصب فقیه در زمان حضور به زمان غیبت، و باصطلاح علمی و فنی به «دلالت موافقه»، نصب فقیه در زمان غیبت هم ثابت می‌شود و احتمال این که نصب ولی امر در زمان غیبت به خود مردم واگذار شده باشد گذشته از این که کوچک ترین دلیلی برای آن وجود ندارد با توجه به ربوبیت تشریحی خداوند (مفاد آیه ان الحكم الا لله و دلایل دیگر) سازگار نیست و هیچ فقیه شیعه ای (جز در این اواخر) آن را به عنوان یک احتمال هم مطرح نکرده است.

به هر حال، روایات مزبور مؤیدات بسیار خوبی برای ادله عقلی که ذکر کردیم به شمار می‌رود و بر فرض هم که کسی در سند یا دلالت آنها مناقشه ای داشته باشد استناد ما به دلایل عقلی همچنان پا بر جا خواهد ماند.

پس از این توضیح مقدماتی، اکنون برخی از ادله نقلی مسأله ولایت فقیه را در این جا ذکر می‌کنیم.

۱- روایتی که در بین فقهاء به «توقیع شریف» مشهور است. این توقیع را عالم بزرگ و کم نظیر شیعه، مرحوم شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین خود آورده است. این توقیع در واقع پاسخی است که حضرت ولی عصر امام زمان (علیه السلام) در جواب نامه اسحاق بن یعقوب مرقوم داشته اند. اسحاق بن یعقوب در این نامه سؤالاتی را به محضر شریف آن حضرت ارسال داشته که از جمله آنها این است که در مورد «حوادث واقعه» که در زمان غیبت پیش خواهد آمد وظیفه ما چیست؟ آن حضرت در این باره می فرمایند:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (۳)

و اما رخدادهایی که پیش می آید پس به راویان حدیث ما مراجعه کنید زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم.

اگر منظور از «حوادث واقعه» و «رواه حدیث» در این توقیع معلوم گردد آن گاه دلالت آن بر مدعی ما که اثبات ولایت فقیه است روشن خواهد شد.

در مورد توضیح مراد از «حوادث واقعه» که در متن توقیع شریف آمده باید بگوییم بسیار بعید است که منظور اسحاق بن یعقوب از آن، احکام شرعی و همین مسائلی که امروزه معمولاً در رساله های عملیه نوشته می شود بوده باشد زیرا اولاً برای شیعیان معلوم بوده که در این گونه مسائل باید به علمای دین و کسانی که با اخبار و روایات ائمه و پیامبر (علیهم السلام) آشنایی دارند مراجعه کنند و نیازی به سؤال نداشته است. همان گونه که در زمان حضور خود ائمه (علیهم السلام) به علت مشکلاتی نظیر دوری مسافت و امثال آنها که وجود داشته امامان شیعه مردم را در مورد مسائل شرعی به افرادی نظیر یونس بن عبدالرحمن، زکریا بن آدم و امثال آنان ارجاع می دادند. همچنین نوآب اربعه در زمان غیبت صغرای امام زمان (علیه السلام) (که هر چهار نفر آنان از فقها و علمای دین بوده اند) گواه روشنی بر این مطلب است؛ و خلاصه این مسأله برای شیعه چیز تازه ای نبوده است. و ثانیاً اگر منظور اسحاق بن یعقوب از حوادث واقعه، احکام شرعی بود قاعدتاً باید تعبیراتی نظیر این که «وظیفه ما در مورد حلال و حرام چیست؟» و یا «در مورد احکام الله چه تکلیفی داریم؟» و مانند آنها را بکار می برد که تعبیر شایع و رایجی بوده و در سایر روایات هم بسیار بکار رفته است و به هر حال، تعبیر «حوادث واقعه» در مورد احکام شرعی به هیچ وجه معمول و متداول نبوده است. و ثالثاً اصولاً دلالت الفاظ، تابع وضع آنهاست و کلمه «حوادث واقعه» به هیچ وجه از نظر لغت و دلالت وضعی به معنای احکام شرعی نیست بلکه معنای بسیار وسیع تری دارد که حتماً شامل مسائل و مشکلات و رخدادهای اجتماعی نیز می شود. بنابراین، سؤال اسحاق بن یعقوب از محضر حضرت ولی عصر (علیه السلام) در واقع این است که در مورد مسائل و مشکلات اجتماعی جامعه اسلامی که در زمان غیبت شما پیش می آید وظیفه ما چیست و به چه مرجعی باید مراجعه کنیم؟ و آن حضرت در جواب مرقوم فرموده اند که در این مورد به «راویان حدیث ما» مراجعه کنید. اکنون ببینیم مراد از «راویان حدیث» چه کسانی هستند.

ممکن است کسی بگوید منظور از «راویان حدیث» هر کسی است که مثلاً کتاب اصول کافی یا وسائل الشیعه یا هر کتاب روایی دیگر را بر دارد و احادیث و روایات آن را برای مردم بخواند و نقل کند. اما با اندکی دقت و توجه معلوم می گردد که این تصور درست نیست. زیرا کسی که در زمان ما می خواهد از قول پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امام صادق و سایر ائمه

(علیهم السلام) حدیث و روایتی را نقل کند باید به طریقی احراز کرده باشد که این حدیث واقعاً از پیامبر یا امام صادق یا امام دیگر است، و در غیر این صورت حق ندارد و نمی تواند بگوید امام صادق چنین فرموده و اگر در حالی که آن حدیث و روایت به هیچ طریقی معتبری برایش ثابت نشده معهداً آن را به امام صادق و یا سایر ائمه و معصومین (علیهم السلام) نسبت دهد از مصادیق کذب و افترای بر پیامبر و امامان خواهد بود که گناهی بزرگ است. به عبارت دقیق تر، اگر کسی بخواهد حدیثی را از پیامبر یا امامی نقل کند حتماً باید بتواند بر اساس یک حجّت و دلیل شرعی معتبر آن را به امام معصوم نسبت دهد. و واضح است که این گونه نقل حدیث کردن نیاز به تخصص دارد و تخصص آن هم مربوط به علم پزشکی یا مهندسی یا کامپیوتر و سایر علوم نیست بلکه مربوط به علم فقه است و «فقیه» کسی است که از چنین تخصصی برخوردار است. بنابراین، مقصود از «راویان حدیث» در واقع همان فقها و علمای دین هستند.

با توجه به توضیحی که درباره دو واژه «حوادث واقعه» و «رواه حدیث» دادیم اکنون معنای توقیع شریف این می شود که امام زمان (علیه السلام) فرموده اند «درباره مسائل و مشکلات و رخدادهای اجتماعی که در زمان غیبت من در جامعه اسلامی پیش می آید به فقها و علمای دین مراجعه کنید زیرا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم.» و دلالت چنین جمله ای بر ولایت فقیه در زمان غیبت بسیار روشن و واضح است.

۲- روایت دیگری که می توان در اثبات ولایت فقیه به آن استناد کرد حدیثی است که به مقبوله عمر بن حنظله مشهور است. در این حدیث، امام صادق (علیه السلام) در بیان تکلیف مردم در حلّ اختلافات و رجوع به یک مرجع صلاحیت دار که حاکم بر مسلمین باشد چنین می فرماید:

«... مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا كَالرَّأْيِ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ (۴)»

... هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد او را به عنوان داور بپذیرید. همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هر گاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم خدا را سبک شمرده اند و ما را رد کرده اند و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده و رد کردن خدا در حدّ شرک به خدای متعال است.

بدیهی است که عبارت «قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» در این حدیث جز بر شخصی که فقیه و مجتهد در احکام و مسائل دین باشد قابل تطبیق نیست و قطعاً منظور امام (علیه السلام) فقها و علمای دین هستند که آن حضرت ایشان را به عنوان حاکم بر مردم معرفی کرده و حکم فقیه را نظیر حکم خویش قرار داده است؛ و بدیهی است که اطاعت حکم امام معصوم (علیه السلام) واجب و الزامی است. بنابراین، اطاعت حکم فقیه نیز واجب و الزامی است و همانگونه که خود امام (علیه السلام) فرموده، رد کردن و قبول نکردن حاکمیت و حکم فقیه به منزله نپذیرفتن حاکمیت امام معصوم (علیه السلام) و استخفاف به حکم ایشان است که آن نیز گناهی است بزرگ و نابخشودنی؛ زیرا که نپذیرفتن حکم امام

معصوم (علیه السلام) عیناً رد کردن و نپذیرفتن حاکمیت تشریحی خدای متعال است که در روایت گناه، آن در حدّ شرک به خداوند دانسته شده و قرآن کریم درباره شرک می فرماید:

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۵)

همانا شرک، ستمی بس بزرگ است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (۶)

همانا خداوند این را که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد و پایین تر از این حد را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.

بنابراین براساس این روایت شریف، سرپیچی از حاکمیت فقیه و نپذیرفتن حکم او ستمی است بس بزرگ و گناهی است که خداوند آن را نمی بخشد.

اشکالی که معمولاً در استدلال به این روایت مطرح می شود این است که گفته می شود این روایت در پاسخ به یک سؤال صادر شده که راوی از حضرت در مورد اختلافات حقوقی و نزاع هایی که بین شیعیان پیش می آید سؤال می کند که وظیفه ما چیست؟ آیا به همین تشکیلات قضایی و قضاتی که در دستگاه حکومت غاصب عباسی وجود دارند مراجعه کنیم یا وظیفه دیگری داریم؟ و حضرت در پاسخ به چنین سؤالی این فرمایش را فرموده اند؛ و مقبوله عمر بن حنظله در واقع مربوط به مسأله قضاوت و اجرای احکام قضایی اسلام است که تنها بخشی از مسائل حکومت است در حالی که بحث ولایت فقیه مربوط به کلّ حکومت و اجرای تمامی احکام اسلام و حاکمیت فقیه بر تمامی شئون جامعه اسلامی است. بنابراین اگر هم این روایت را قبول کنیم و در سند آن مناقشه و اشکال نکنیم، این روایت فقط حق حاکمیت و دخالت در امور قضایی را برای فقیه اثبات می نماید و بیش تر از این دلالتی ندارد.

اما در پاسخ به این اشکال می توان گفت که اولاً درست است که سؤال راوی از مورد خاص (مسأله قضاوت) بوده اما در فقه مشهور است که می گویند همه جا این طور نیست که خصوصیت سؤال باعث شود که پاسخ فقط اختصاص به همان مورد و محدوده داشته باشد و موارد دیگر را شامل نشود بلکه ممکن است گرچه از یک مورد خاص سؤال شده اما پاسخی که داده شده عام و کلی باشد. مثلاً در باب نماز، روایات فراوانی داریم که راوی سؤال می کند مردی در حال نماز خواندن است و چنین و چنان می شود... در مورد این روایات هیچ فقیهی نگفته و نمی گوید پاسخی که امام معصوم (علیه السلام) در جواب این قبیل سؤالات داده فقط حکم مرد نمازگزار را بیان می کند و اگر همین مسأله عیناً برای زن نمازگزار پیش بیاید دیگر حکم آن از این روایت استفاده نمی شود و باید روایت دیگری پیدا کنیم. بلکه برخورد فقها با این قبیل روایات این گونه است که با این که در این قبیل روایات از مورد خاص، یعنی مرد نمازگزار، سؤال شده اما حکمی را که حضرت در پاسخ فرموده مربوط به هر نمازگزاری اعم از زن و مرد می دانند.

و ثانیاً در مقبوله عمر بن حنظله فرموده چنین کسی را (رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا) بر شما حاکم قرار دادم و نفرموده او را قاضی بر شما قرار دادم و بین این که بفرماید «جعلته علیکم حاکماً» تا این که بفرماید «جعلته علیکم قاضیاً» تفاوت وجود دارد و عمومیت و اطلاق واژه «حاکم» همه موارد حکومت و حاکمیت را شامل می شود.

به هر حال با توجه به ادله عقلی و نقلی که نمونه ای از آن ها ذکر گردید به نظر ما تردیدی در این مسأله وجود ندارد که در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) تنها فقیه جامع الشرایط است که از طرف خدای متعال و امام معصوم (علیه السلام) حق حکومت و حاکمیت برای او جعل شده و اذن اِعمال حاکمیت به او داده شده است و هر حکومتی که فقیه در رأس آن نباشد و امور آن با نظر و اذن او اداره نشود هر چه و هر که باشد حکومت طاغوت است و کمک کردن به آن نیز گناه و حرام است. همان گونه که اگر در زمانی فقیه جامع الشرایطی بسط ید پیدا کرد و شرایط برای او فراهم شد و تشکیل حکومت داد به حکم ادله ای که گفتیم، اطاعت او واجب و تخلف از حکومت و حاکمیت او حرام است زیرا امام (علیه السلام) فرمود فهُوَ حَجَّتِي عَلَيكُمْ: پس او حجت من بر شماست. و یا فرمود فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد: پس هرگاه حکمی کرد و از او نپذیرفتند، حکم خدا را سبک شمرده اند و ما را رد کرده اند. نظیر این که اگر در زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن حضرت شخصی را برای حکومت یک منطقه منصوب می کرد اطاعت او واجب بود و مخالفت با او مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) محسوب می شد. مثلاً اگر آن حضرت مالک اشتر را برای حکومت مصر فرستاد کسی حق مخالفت با فرمان مالک را نداشت و نمی توانست بگوید با این که می دانم علی (علیه السلام) مالک را تعیین کرده و به او فرمان حکومت داده اما بالاخره چون مثلاً مالک معصوم نیست و خود علی نیست پس اطاعت از مالک اشتر لزومی ندارد و با این که مالک در محدوده حکومت خود دستوری داده و قانونی وضع کرده من مخالفت می کنم و هیچ اشکال شرعی هم ندارد. بدیهی است که چنین استدلال و سخنی باطل و غلط است و مخالفت با مالک اشتری که از جانب علی برای حکومت نصب شده قطعاً جایز نیست. مفاد ادله ای هم که ذکر گردید دقیقاً همین است که فقیه در این زمان نماینده و منسوب از طرف خدا و امام زمان (علیه السلام) است و همان گونه که خود امام (علیه السلام) نیز فرمود مخالفت با او شرعاً جایز نیست.

---

۳- اکمال الدین، ج ۱، ص ۴۸۳.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

۵- لقمان/ ۱۳. ۶- نساء/ ۴۸.

برای دریافت فایل های مصباح به وبگاه و کانال اندیشکده امام صادق علیه السلام بیاید.

[sapp.ir/andishkade](http://sapp.ir/andishkade)

[draghili.blog.ir](http://draghili.blog.ir)